

# مشغول صغری

شاید باور نکنید، اما این چند روزه تمام فکر و ذکر من، انجام تکلیف و پیدا کردن صفات دیکتاتور است. چگونه می‌توان دیکتاتور را از غیر دیکتاتور تشخیص دهم؟ ای کاش معلم دیکته و انشاء یکی نبود، یا حداقل، آقامعلم این قدر سخت‌گیر نبود. آخر کجای دنیا در کلاس دیکته تکلیف می‌دهند آن هم برای کلاس انشاء؟! کلاس

از پدرم، قهرمان زندگی‌ام که پرسیدم راهنمایی خوبی کرد و با ژست پدر متفکر گفت: «بابا من می‌تونم الآن جواب تو رو بدم، اما هرچی خودت بری و بفهمی ارزشمندتره. به نظرم برو خدمت جناب گوگل سرچ کن و بهترین داده‌ها رو کنار هم بذار». از پدر قهرمانم تشکر کردم هرچند هیچ کمکی نکرد و خودم در مرحله ی آخر می‌خواستم سرچ کنم. با اشتباهی تمام رفتم پیش مادر مهربانم و بعد از آن که یواشکی به خیارهای ظرف سالاد ناخنک زدم از مادرم در مورد صفات دیکتاتور پرسیدم.

مادرم که خیال می‌کرد رفتم توی پیج‌های زرد سیاسی، بهم گفت: «مامان جان به جای وقت تلف کردن در فضای مجازی و خوندن این چرندیات و فکر مشغولیای صد من یه غاز، برو بشین درس بخون و تکالیفت رو انجام بده که برای خودت کسی بشی و سری توی سرها در بیاری».

باید به عقل خودم می‌رسید که سراغ مادر رفتن اشتباه است. من اگر بخواهم یک کتاب پر از ضرب‌المثل و اصطلاحات فولکلور بنویسم، یک هفته کافی است در کنار مادرم، عشقم بنشینم و یادداشت کنم؛ اما برای سیاست نه، هنوز جوابی نگرفتم.

وقتی نه برادر بزرگ‌تر داری و نه خواهر دلسوز درس خوانده که تو را یاری کند و حتی انشایت را بنویسد، آخرین تیر ترکش تو می‌شود گوگل. به قول دانیال «پروفسور گوگل» موتور جست‌وجویی که از اطلاعات فراوان شیر مرغ تا جان آدمیزاد را دارد؛ اما می‌دانستم اگر بروم سراغ گوگل و بنویسم دیکتاتور، ۲۵۰۰۰ صفحه اطلاعات می‌دهد از رفتار دیکتاتورانه‌ی زن مشهدی قربان با گاوش به هنگام دوشیدن شیر تا حق و توی آمریکا و برجام و ۵+ و ... . گفتم اصلاً بروم سراغ دوستانم و یک جلسه‌ی علمی در پارک محله بگذاریم و نکاتی که به ذهن آن‌ها می‌رسد را یادداشت کنم. عجب فکر بکری کردم!

ناهد طیبی

ماهان‌های دیدار آشنا / شماره‌ی ۱۶۹ / فروردین ۱۴۰۲



# صدای پنهان آغاز

عصر آن روز در پارک، بچه‌های محله را جمع کردم و گفتم بیایید در مورد صفات دیکتاتور حرف بزنیم. بدون اغراق می‌گویم فقط یک نفر سرش بالا بود و بقیه‌ی گردن‌ها به صورت زاویه‌ی قائمه به طرف گوشی‌ها خم بود و یکی مافیا بازی می‌کرد و یکی کالاف و... با خود گفتم: «ما رو باش رو دیوار کیا یادگاری نوشتیم؟»

دوباره به آغوش خانواده برگشتم. با پیشنهاد پدر قهرمانم رفتم کتابخانه و با کمک جناب کتابدار چند تا کتاب ناب پیدا کردم و امانت گرفتم. انصافاً این کمک بزرگی بود. آخر تا کی نسل ما لقمه‌ی جویده از پدر بگیرد؟! به قول پدرم جویدن را یاد بگیریم بهتر از لقمه‌ی جویده است (آه حالم بد شد) و یاد گرفتن ماهی‌گیری بهتر از گرفتن ماهی است.

شب کتاب‌ها را کنار هم چیدم و هرچه در مورد صفت دیکتاتور بود یادداشت کردم. مثلاً نوشته بود: «در حکومت دیکتاتوری هیچ قانون یا سنتی که رفتار فرمانروا (یا فرمانروایان) را محدود کند وجود ندارد و یا اگر قوانین هست، فرمانروا با قدرت نامحدود خود آن‌ها را زیر پا می‌گذارد.»

بعد از آماده شدن یادداشت‌های خام، یک بار با دقت آن‌ها را خواندم تا بتوانم در قالب انشاء بنویسم:

**تصاحب قدرت با شکستن قوانین؛**

**نبودن قاعده و قانونی برای جانشینی؛**

**به‌کار بردن قدرت برای منافع گروه اندک؛**

**فرمان برداری مردم از قدرت دولت تنها به سبب ترس از آن؛**

**انحصار قدرت در دست یک نفر؛**

**استفاده از ترور به‌عنوان وسیله اصلی ابزار قدرت؛**

**نقش نداشتن مردم در حکومت؛**

**عدم وجود آزادی بیان بین مردم.**

دفتر انشاء را آوردم و شروع به نوشتن کردم:

عنوان: آیا من یک دیکتاتور هستم؟

